

قفقاز عصر صفوی و عناصر فرهنگ ایرانی بنا بر روایت اولیا چلبی^۱

محمد حسین صادقی

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران

چکیده:

پژوهش حاضر با عنوان «قفقاز عصر صفوی و عناصر فرهنگی ایرانی بنا بر روایت اولیا چلبی» به دنبال شناسایی و تبیین عناصر فرهنگی ایرانی در محدوده جغرافیایی قفقاز براساس سیاحت‌نامه اولیا چلبی برآمد؛ بر این اساس، پیش از هر چیز با ذکر مجملی از حوادث سیاسی قفقاز بر اهمیتی که این دیار نزد صفویان داشت تأکید شد. با در نظر گرفتن این نکته که در زمان حضور اولیا چلبی در قفقاز، بیشتر قسمت‌های این ناحیه تحت حاکمیت حکومت ایرانی صفوی قرار داشته و سایر نواحی نیز از نفوذ سیاسی و فرهنگی ایشان خالی نبود، برای شناسایی عناصر فرهنگی ایرانی در قفقاز، سیاحت‌نامه اولیا چلبی مورد توجه قرار گرفت. در این پژوهش، تلاش نگارنده بر این بود تا با تمرکز بر متن این سیاحت‌نامه و از خلال گزارش‌هایی که اولیا چلبی از قفقاز ارائه داده است، عناصر فرهنگی ایرانی در این ناحیه شناسایی و توصیف شوند.

طی این پژوهش و پس از بررسی متن سیاحت‌نامه اولیا چلبی مشخص شد که براساس گزارش‌های این سیاحت‌نامه، حاکمیت سیاسی ایران، حضور دیرینه حکومت‌های ایرانی و آگاهی اهالی از این موضوع، حضور اساطیر ایرانی در فرهنگ‌های جوامع مختلف، رواج پوشاک ایرانی، رواج معماری ایرانی، انتخاب نام‌های ایرانی، طبخ غذاهای ایرانی، برگزاری مراسم ازدواج مطابق رسوم ایرانی و رواج اعتقادات دینی- مذهبی ایرانیان از جمله عناصر فرهنگی ایرانی در قفقاز عصر صفوی به شمار می‌آیند.

مفاهیم کلیدی: عناصر فرهنگی ایرانی، قفقاز، اولیا چلبی، صفوی، عثمانی

^۱ - متن حاضر صورت تکمیل‌شده مقاله‌ای است که پیش‌تر و با عنوان «عناصر فرهنگی ایرانی در قفقاز براساس روایت اولیا چلبی» در همایش پیوندهای فکری و فرهنگی ایران با آسیای مرکزی و قفقاز (از آغاز تا ۱۹۱۷م) در دانشگاه تهران ارائه شد.

اشاره:

از گذشته تا کنون برای ایرانیان، از شاهان و سلاطین گرفته تا دولتمردان و مردم عادی، قفقاز به‌عنوان بخشی از سرزمین تاریخی ایران همواره اهمیتی ویژه و متفاوت با سایر مناطق ایران داشته است؛ چنان‌که حتی همین امروز نیز داغ جدایی این پاره وطن بر دل‌های بسیاری از ایرانیان تازگی دارد. این ناحیه از دوران باستان تا حدود یک‌ونیم قرن پیش، جزئی از ایران بود تا آنکه در نتیجه دو مرحله شکست قاجارها از روسیه، وارد قلمرو این دولت شد. به‌طور ویژه پس از روی کار آمدن صفویان، این ناحیه برای ایرانیان بیش از پیش اهمیت یافت و این را می‌توان از حضور فعال صفویان در قفقاز، حتی پیش از تشکیل حکومت، دریافت. این اهمیت به‌قدری بود که حتی پدر و جد شاه اسماعیل در این راه از جان خود نیز دست شستند. پس از آن نیز شاهان صفوی در هنگام نبردهایی که در قفقاز داشتند، شخصاً در میدان نبرد حاضر بودند چنان‌که از شاه اسماعیل و شاه تهماسب گرفته تا شاه عباس و شاه صفی که در قفقاز جنگیده بودند، همه شخصاً در میدان حضور داشتند. با دقت در کنش‌های سیاسی صفویان در مورد قفقاز می‌توان متوجه شد که حفظ این ناحیه برای ایشان از اهمیت زیادی برخوردار بود، به‌طوری که پس از ورود ماشین جنگی عثمانی به قفقاز، در زمان قدرت به نام و در هنگام ضعف به ننگ هم که شده، این ناحیه را داخل قلمرو صفوی نگاه داشتند. حکومت صفویه آن‌گاه که در خود یارای هموردی با عثمانی را نمی‌دید، در ازای تأیید حق حاکمیتش بر ایروان حاضر شد حتی از خیر بغداد نیز گذشته و حاکمیت عثمانی بر آن دیار را بپذیرد. این پژوهش در نظر دارد با ذکر مجملی از تلاش صفویان برای اعمال حاکمیت بر قفقاز، براساس گزارش اولیا چلبی، عناصر فرهنگی ایرانی در این ناحیه را مشخص نموده و به تبیین آنها بپردازد.

قفقاز در کشاکش عثمانی‌ها و صفویان:

قفقاز سرزمینی‌ست در شمال رود ارس و میان دریای کاسپین و دریای سیاه که در طول تاریخ موقعیت جغرافیایی و به‌تبع آن موقعیت راهبردی‌اش اهمیت ویژه‌ای برای این ناحیه به ارمغان آورده است. از آنجا که قفقاز، بین آسیا و اروپا قرار گرفته و از حیث تمدنی نیز پیشینه بسیار دیرینی دارد، محل اسکان و رفت‌وآمد بسیاری از اقوام بوده به‌طوری که در این ناحیه به زبان‌های گوناگونی سخن گفته می‌شود.^۱ اهمیت این ناحیه از همان عهد باستان و به‌دنبال هجوم اقوام مهاجر از این ناحیه به حدود ایران و روم مشخص بود. پس از آن و به‌دنبال عبور مسیرهای تجاری از قفقاز، وجود منابع ارزشمندی همچون نفت در باکو^۲ و آهن در گنجه،^۳ شرایط جغرافیایی مساعد و وجود کوهستان‌ها و منابع آبی فراوان، از جمله رودهای کورا و ارس که موجب رونق فعالیت‌های دامداری، کشاورزی و باغداری در این ناحیه شده بود، بر اهمیت این ناحیه افزوده بود.^۴

^۱ - شمس‌الدین سامی، قاموس‌الاعلام، استانبول: مهران مطبعه‌سی، ۱۳۱۶، ج ۵، ص ۳۵۴۷؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تصحیح اسد داغر، قم: دارالهیجره، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۹۸.

^۲ - Evliya Çelebi, Evliya Çelebi Seyahetnamesi, Haz: Mümün Çevik, İstanbul, Cevik Matbaacılık, C. ۲, s. ۶۱۴.

^۳ - آدام اولتاریوس، سفرنامه اولتاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۳، ص ۲۶۸.

^۴ - برای اطلاعات بیشتر بنگرید: ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۹۹؛ سامی، همان، ج ۵، ص ۳۵۴۶.



هم‌زمان با قدرت‌یابی صفویان، قفقاز تحت حاکمیت شروانشاهیان، تاتارهای کریمه و گرجستانی‌های مسیحی بود.^۱ از لحاظ مذهبی، بیشتر ساکنان این ناحیه مسلمان سنی‌مذهب و بخشی نیز مسیحی و قسمت کمتری شیعه بودند.^۲ ولی پس از قدرت‌گیری صفویان و در نتیجه فعالیت‌های تبلیغی ایشان، جمعیت شیعیان قفقاز به‌ویژه در نواحی شرقی آن زیاد شد؛ با این حال، همچنان اقلیتی سنی‌مذهب در کوهپایه‌های شمال شروان در کنار گرجی‌ها و آرامنه باقی مانده بود.^۳ سابقه حضور صفویان در قفقاز، به پیش از تشکیل دولتشان می‌رسد به‌طوری که شیخ جنید که در ۸۶۴ ه.ق/۱۴۶۰م همراه با مریدانش برای جنگ با چرکس‌ها به سمت شیروان رفته‌بود، در جنگ با سلطان خلیل جان سپرد.^۴ پس از او و در ۸۹۳ ه.ق/۱۴۸۸م، پسرش حیدر به تکرار این امر مبادرت ورزیده و به نیت غزای چرکس، راهی قفقاز شد. شیخ حیدر نیز همچون پدرش برای مدتی در آن دیار تاخت‌وتازی کرد ولی او هم نتوانست کاری از پیش برد و در نهایت در طبرسران به زخم تیری از پای درآمد.^۵

شاه اسماعیل اول که جانشین شیخ حیدر و بنیان‌گذار پادشاهی صفویه بود نیز در این ناحیه عملیات نظامی پر دامنه‌ای انجام داد و در همان سال‌های نخست پادشاهی‌اش توانست بر قسمت‌هایی از قفقاز، به‌ویژه شروان، اعمال حاکمیت کند.^۶ روند قدرت‌گیری صفویان در قفقاز در زمان جانشین شاه اسماعیل، یعنی شاه تهماسب، نیز ادامه داشت و او توانست در ۹۴۵ ه.ق/۱۵۳۸م شروانشاهان را شکست داده و با برانداختن حاکمیت نیمه‌مستقل ایشان، آن دیار پرآزار را تحت حاکمیت مستقیم صفویان درآورد.^۷ با مرگ این شاه زبیرک صفوی و پس از آنکه ستاره بخت جانشین بدقبالش، شاه اسماعیل دوم، مجال درخشیدن نگرفت، نوبت حکومت به شاه محمد خدابنده رسید. در ایام پادشاهی او که از آشفته‌ترین سال‌های حکومت صفویان بود، در نتیجه ضعف جسمی و شخصیتی که بر شاه ایران غالب بود، دولت صفوی هرگز مجال غلبه بر مشکلاتی که با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد را نیافت. مقارن همین احوال و چهار سال پس از به سلطنت رسیدن سلطان مراد سوم در سال ۹۸۶ ه.ق/۱۵۷۷م، حکومت عثمانی که پیش از آن نیز در آذربایجان و عراق چندین مرحله با صفویان هم‌اوردی کرده و گاه پیروز و گاه مغلوب شده بود، متوجه قفقاز شد. با توجه به ضعف حکومت صفوی، حکومت عثمانی می‌توانست با حضور قدرتمند در قفقاز دامنه نفوذ خود در این ناحیه و حتی آذربایجان را افزایش دهد.^۸ هر چند عثمانی‌ها هدف از این لشکرکشی را «احیای دین و اجرای شرع مبین» ذکر کرده‌اند،^۹ نباید از وجود جمعیت‌های سنی‌مذهب قفقاز که حکومت عثمانی را ترغیب به تصرف این مناطق می‌کرد، چشم‌پوشید و این در حالی‌ست که خود این اهالی سنی‌مذهب نیز هنگام ورود لشکریان عثمانی، از ایشان استقبال کرده و آنها را به چشم منجیان پایان‌دهنده به حکومت صفویان شیعی می‌نگریستند.^{۱۰} دولت عثمانی، طی این لشکرکشی‌ها موفق شد قفقاز را در کنار سایر مناطق از

۱- جهانبخش ثواقب؛ احمد لعبت‌فرد «واکای رویارویی‌های مذهبی صفوی و عثمانی در قفقاز (۹۳۰ تا ۱۰۳۸ ق/۱۵۲۳ تا ۱۶۲۹م)»، پژوهش‌های تاریخی، زمستان ۱۳۹۶، شماره ۳۶، ص ۲۵۷.

۲- ثواقب و لعبت‌فرد، همان، ص ۲۵۷.

۳- حسین زرینی، ریشه‌های تاریخی جدایی قفقاز از ایران، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۵، ص ۳۰.

۴- روزبهان خنجی، تاریخ عالم‌آرای امینی، مصحح محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲، ص ۲۶۲؛ اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، مصحح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۸.

۵- روزبهان خنجی، همان، ص ۲۹۴؛ عباسقلی آقاقدسی (باکیخانوف)، گلستان‌ارم، تهران: وزارت امور و خارجه، ۱۳۸۲، ص ۱۱۲.

۶- بنگرید: باکیخانوف، همان، صص ۱۱۳-۱۱۵.

۷- اسکندر بیگ منشی، همان، ج ۱، صص ۸۰-۸۱؛ باکیخانوف، همان، صص ۱۱۸-۱۱۹.

۸- Cemal Gökçe, Kafkasya ve Osmanlı İmparatorluğunun Kafkasya Siyaseti, İstanbul, ۱۹۷۹, s. ۲۵

۹- ابوبکر بن عبدالله، تاریخ عثمان پاشا، شرح لشکرکشی عثمانی به قفقاز و آذربایجان (تصرف تفلیس، شروان و تبریز) ۹۹۳-۹۸۶ هجری قمری، به کوشش یونس زبیرک، ترجمه، مقدمه و توضیحات و پیوست‌ها نصرالله صالحی، چاپ دوم، تهران: طهوری، ۱۳۹۲، ص ۱۵۱.

۱۰- بنگرید به ابوبکر بن عبدالله، همان، ص ۹۳.

جمله آذربایجان از ایران جدا نموده و به مدت دو دهه در اختیار داشته باشد، تا اینکه شاه عباس اول طی یک رشته عملیات نظامی در سال‌های ۱۰۱۴ تا ۱۰۱۶ ه.ق/ ۱۶۰۵ تا ۱۶۰۷ م توانست آذربایجان و قفقاز را از تصرف عثمانی‌ها خارج کرده و به آغوش ایران بازگرداند. پس از آن نیز، کشمکش ایران و عثمانی بر سر قفقاز ادامه داشت به طوری که سلطان مراد چهارم در ۱۰۴۴-۱۰۴۵ ه.ق/ ۱۶۳۵-۱۶۳۶ م به عزم بازپس‌گیری قفقاز از صفویان روی بدان سوی نهاد و توانست قلعه ایروان را پس از ۱۳ روز محاصره بگشاید؛^۱ اما حضور عثمانی‌ها در ایروان دیری نپایید و پس از حدود هفت ماه، لشکریان صفوی که شاه صفی نیز در رأس آنان قرار داشت، توانستند بار دیگر ایروان را به دامن ایران بازگردانند.^۲ حاکمیت ایران بر ایروان با معاهده زهاب که براساس آن عثمانی در برابر حاکمیتش بر بغداد حق حاکمیت ایران بر ایروان را به رسمیت شناخت، تثبیت شد.^۳ طی مدت تقریباً یکصدوپنجاه ساله ظهور صفویان تا انعقاد معاهده زهاب، قفقاز صحنه درگیری‌های شدیدی میان صفویان و رقبای ایشان بود. این درگیری‌ها، در نهایت منجر به تثبیت حاکمیت سیاسی ایرانیان بر این ناحیه شد؛ هرچند در کنار این، حکومت نواحی مختلف قفقاز چندین بار دست‌به‌دست و در نتیجه سیاست‌های مهاجرتی و تبلیغات مذهبی ترکیب جمعیتی و مذهبی، دچار تغییراتی شد؛ همچنین این درگیری‌ها آثار مخربی بر حیات شهری این ناحیه، از جمله شماخی، نخجوان و ایروان بر جای گذاشت.^۴

اولیا چلبی و سیاحت‌نامه‌اش:

سیاحت‌نامه‌ها از جمله منابعی هستند که در مطالعات تاریخی از جایگاهی ویژه و انکارناشدنی برخوردار هستند. سیاحت‌نامه اولیا چلبی نیز منبعی است که نمی‌توان ارزش آن را در مطالعات تاریخی، به‌ویژه مطالعات مربوط به دوره عثمانی و حکومت‌های معاصرش مانند صفویان، نادیده گرفت. اولیا چلبی، طی سفر درازمدت خویش، مدتی را نیز در قفقاز گذراند و شرح مشاهدات خویش در این منطقه را به نگارش درآورده است. از خلال روایتی که اولیا چلبی درباره قفقاز ارائه داده است می‌توان آگاهی‌های ارزشمندی درباره جغرافیا، تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و نوع زندگی اجتماعی ساکنان این منطقه به‌دست آورد.

اولیا چلبی (۱۰۲۰-۱۰۹۵ ه.ق/ ۱۶۱۱-۱۶۴۸ م؟)، که نام کامل و حقیقی‌اش بر ما مشخص نیست،^۵ به‌واسطه برجای گذاشتن اثر گراندورش (سیاحت‌نامه)، از شهرت ویژه‌ای برخوردار است. «اولیا چلبی» لقب وی بوده و این لقب نیز احتمالاً به‌خاطر نسبتی است که وی با استادش، امام اولیا محمد افندی داشت.^۶ آن‌چنان که خود گفته است، در ۱۰ محرم ۱۰۲۰ ه.ق/ ۱۶۱۱ م در محله اون‌کاپانی استانبول زاده شده است.^۷ خانواده وی اصالتاً اهل کوتاهیه بودند که پس از فتح استانبول به این شهر آمده و ساکن شدند.^۸ پدرش، درویش محمد آقا/ ظلی، مسئول جواهرخانه سلطنتی سرای عامره^۹ و مادرش نیز از اهالی آبخازستان بود که در زمان سلطان احمد اول، به سرای سلطان آورده شده بود.^{۱۰} گفته می‌شود که اولیا

^۱ روزنامه سفر سلطان مراد چهارم به ایروان و تبریز (۱۰۴۴-۱۰۴۵ ه.ق)، تصحیح و مقدمه یونس زیرک، منزل‌نامه بغداد (۱۰۴۹-۱۰۴۸ ه.ق)، تصحیح و مقدمه خلیل ساحلی‌اوغلو؛ ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه، توضیحات و پیوست‌ها نصرالله صالحی، تهران: طهوری، ۱۳۹۰، ص ۱۹۰.

^۲ روزنامه سفر سلطان مراد ...، صص ۱۹۹-۲۰۰.

^۳ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ه.ق همراه با یادداشت‌های تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰، ص ۱۸.

^۴ برای اطلاعات بیشتر بنگرید: اولتاریوس، همان، ص ۸۶؛ شاردن، همان، ج ۲، ص ۴۶۶ و ج ۵، ص ۱۷۸۶.

^۵ Mücteba İlgürel "Evliya Çelebi", DİA, C. ۱۱, s. ۵۲۹.

^۶ -a.g.e.

^۷ - a.g.e ve Evliya çelebi, a.g.e, C. ۱, s. ۷.

^۸ - Evliya çelebi, a.g.e, C. ۱, s. ۷.

^۹ -İlgürel, a.g.e.

^{۱۰} - Evliya çelebi, a.g.e. C. ۱, s. ۷.



چلبی، در طول زندگانی خویش، ازدواج نکرده و صاحب فرزندی نیز نبود.^۱ وی بیش از چهل سال از عمر خویش را به سیاحت در قلمرو عثمانی و سایر ممالک گذراند^۲ و شرح جهانگردی‌اش را در اثر گرانقدرش که در اصل *تاریخ سیاح اولیا افندی* نام دارد، به خامه تحریر درآورد.^۳ این اثر امروزه با نام *سیاحت‌نامه اولیا چلبی* شناخته می‌شود. *سیاحت‌نامه اولیا چلبی* در شناخت تاریخ، جغرافیای تاریخی، ادبیات و مردم‌شناسی نواحی که مورد ذکر قرار گرفته، از اهمیت بی‌نظیری برخوردار است؛ به طوری که برخی از اطلاعاتی که وی ارائه کرده، یگانه و منحصر به فرد است؛ با این حال و تا به امروز، این اثر از سوی پژوهشگران ایرانی با بی‌مهری حسرت‌آوری همراه بوده است، چراکه جز ترجمه مختصری از سفر اولیا چلبی به آذربایجان، که سال‌ها پیش توسط حاج حسین نخجوانی صورت گرفت^۴ و معدود مقالاتی دیگر،^۵ هنوز پژوهش‌های درباره این اثر توسط پژوهشگران ایرانی انجام نشده است؛ با این حال، پژوهش حاضر نیز تنها به وجهی بسیار کوچک و خاص از این اثر توجه کرده و نخواهد توانست این کاستی را جبران کند.

اولیا چلبی، طی سیاحت‌هایش، چهار بار به قفقاز سفر کرد؛ نخستین سفر وی به قفقاز در ۱۰۵۰ ه.ق/ ۱۶۴۰ م، یعنی زمانی که در خدمت کنتجی عمر پاشا والی ترابوزان بود، انجام شد. همراهی وی با هیئت سفارتی که کنتجی عمر پاشا به مکرلیستان فرستاده بود، امکان مشاهده حدود گرجستان را برایش فراهم کرد. همچنین مأموریتی که در ناحیه آروف به وی محول شد، سبب آشنایی او با اهالی قفقازی ساکن شرق دریای سیاه گردید.^۶ سفر دوم وی در سال ۱۰۵۶ ه.ق/ ۱۶۴۶ م انجام شد. در این زمان، اولیا چلبی مأمور رساندن نامه محمد پاشا دفترزاده والی ارزروم به کلبعلی خان حاکم تبریز بود. یک سال بعد، سفر سوم وی به قفقاز که بسیار کوتاه بود، صورت گرفت. در سال ۱۰۵۷ ه.ق/ ۱۶۴۷ م و پس از درخواست حاکم وان از محمد پاشا دفترزاده برای ارسال مأموری جهت پیگیری شکایت کاروان‌های تجاری ایرانی که مورد دستبرد عشایر مرزی عثمانی قرار گرفته بودند، اولیا چلبی از مسیر قارص به ایروان رفته و پس از حل و فصل موضوع، به ارزروم بازگشت.^۷ اولیا چلبی در آخرین سفرش به قفقاز در ۱۰۷۷ ه.ق/ ۱۶۶۶ م، به قفقاز شمالی سفر کرده و از نواحی همچون داغستان و چرکستان دیدن کرد.^۸

همانند سایر نواحی، گزارش اولیا چلبی از قفقاز نیز حاوی اطلاعات ارزشمندی از تاریخ، جغرافیای تاریخی، آداب و رسوم، اسطوره‌شناسی، ادبیات عامیانه و روابط سیاسی و تجاری میان نواحی مختلف است. توصیف عمیق و گسترده‌ای که اولیا چلبی از قفقاز ارائه داده، پرتو نور تابانی بر وجوه متعددی از تاریخ این منطقه افکنده است. نشست و برخاست وی با علما و حکام و صاحب‌منصبان، گشت‌وگذار وی در کوی و برزن، حضور وی در حمام و بازار و مسجد و مدرسه و گذشتنش از کوه و رود و دشت و صحرا که همه در سیاحت‌نامه‌اش منعکس شده‌اند، می‌تواند همچون آینه تمام‌نمایی، تصویری جالب توجه از قفقاز در قرن ۱۱ ه.ق/ ۱۷ م ارائه دهد.

^۱ -a.g.e. C. ۱, s. ۸ ve İlgürel, s. ۵۳۱

^۲ -İlgürel, s. ۵۲۹.

^۳ - Nuran Tezcan, "Seyahatname", DİA, C. ۳۷, s. ۱۶.

^۴ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال یازدهم، صص ۲۶۱-۳۰۱.

^۵ - نگارنده این سطور در میان پژوهش‌های فارسی تا کنون بیش از سه مقاله که به *سیاحت‌نامه اولیا چلبی* پرداخته‌اند، مقاله دیگری سراغ ندارد. برای آگاهی از این مقالات نک: عربخانی، رسول، «ملاحظات درباره گزارش اولیا چلبی از ایران»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، سال ۵، شماره ۲، صص ۶۵-۸۴؛ صدری، منیژه، «ایران و ایرانی در سفرنامه ابن بطوطه و اولیا چلبی»، *تاریخ اسلام و ایران*، پاییز ۱۳۹۳، شماره ۲۳، صص ۱۱۷-۱۴۰ و انصاری، حامد، «اولیا چلبی، سیاحت‌نامه و سفرهایش به ایران» مندرج در: حسن حضرتی و دیگران، *جستارهایی در باب تاریخ عثمانی و ترکیه جدید*، قم: لوگوس، ۱۳۹۷، صص ۱۳۹-۱۵۴.

^۶ -Nur Kartalcıpolat, *Evliya Çelebi Seyahatnamesinde Kafkaslar*, YLT, ۲۰۱۸, s. ۵ ve *Evliya çelebi, a.g.e, C. ۲, s. ۴۴۲*.

^۷ - عربخانی، همان، ص ۶۹.

^۸ -Kartalcıpolat, a.g.e.



آن خطه می‌توان سراغ گرفت. اولیا چلبی در گزارش خویش، در کنار توصیف بعضی از مناطق به «تحت حاکمیت عجم» (ایران) بودن آنها در گذشته و زمان خویش نیز اشاره کرده است؛ به‌عنوان مثال می‌توان به مناطقی همچون نخجوان، گنجه، شروان، شکی، شماخی، شابران، دربند، آوارستان، ایالت گرجستان و آهیسکا اشاره کرد.^۱ افزون بر این، اولیا چلبی در هنگام ورود به برخی از شهرهای قفقاز، از سوی حاکمان ایرانی آنها مورد استقبال قرار می‌گرفت و در عمارت‌های آنان سکنا می‌گزید.

از جمله مواردی که اولیا چلبی هنگام ارائه گزارش از مناطق مورد سیاحت بدانها اشاره کرده، شهرها، قلعه‌ها و مساجد آن هستند. در اینجا می‌توان قلعه‌ها را به‌عنوان نماد حاکمیت سیاسی در نظر گرفت چراکه محل حضور حاکم و بالطبع کانون اعمال قدرت سیاسی در سطح آن منطقه بود که نیروی نظامی تحت اختیار و همراه با حاکم و برخی نهادهای آموزشی و اداری در آنجا مجتمع بودند. جدای از این، پرستشگاه‌ها، مسجد، کلیسا و آتشکده‌ها نیز همواره مورد توجه حاکمان بودند. اولیا چلبی در گزارشی که از قفقاز ارائه داده، به شهرها، قلعه‌ها و پرستشگاه‌های متعددی اشاره کرده است که از سوی حاکمان ایرانی ساخته شده‌اند؛ حاکمانی از دودمان‌های حکومت‌گر قدیم ایرانی تا حاکمان هم‌روزگار با اولیا چلبی. البته که نمی‌توان گزارش اولیا چلبی، مبنی بر ساختن تمامی این اماکن توسط شاهان ایران، را به‌طور تمام و کمال پذیرفت؛ اما با توجه به آنکه مندرجات سیاحت‌نامه اولیا چلبی برگرفته از مشاهدات و گفت‌وگوهای وی با اهالی آن مناطق بوده است، می‌توان دریافت که انتساب بنای این اماکن به شاهان ایرانی نشانه‌ای است از حضور پررنگ عناصر فرهنگی به‌ویژه حاکمیت سیاسی درازمدت ایرانیان و ثبت این پیشینه در اذهان عمومی ساکنان این ناحیه. از جمله اماکنی که اولیا چلبی بنای آنها را به شاهان ایران نسبت داده است، می‌توان بدین موارد اشاره کرد:

- قلعه قرشی در کناره رود ارس که از سوی شاهرخ میرزا، پسر تیمور لنگ، ساخته شده است.^۲
- اوچ کلیسا، که از سوی انوشیروان بنا شده است.^۳
- شهر نیازآباد، که به دست یزدگرد بنا شده است.^۴
- قلعه شماخی، که توسط «شاه ایران زمین، یزدگرد» بنا شده است.^۵
- مسجد دیو علی یا دیر علی، که توسط شاه تهماسب ساخته شده است.^۶
- قلعه دربند، که پس از اسکندر، دومین بانی‌اش انوشیروان، سومین بانی‌اش یزدگرد و چهارمین بانی‌اش شاه اسماعیل است.^۷
- سرزمین آوار (آوارستان)، که بانی‌اش «هرمز تاجدار بن نوشروان» است.^۸

^۱ -a.g.e, C. ۲, ss. ۵۶۶, ۶۰۳, ۶۰۴, ۶۰۵, ۶۰۹, ۶۱۷, ۶۲۱, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۹.

^۲ -a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۲.

^۳ -a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۳.

^۴ -a.g.e, C. ۲, s. ۶۰۷.

^۵ -a.g.e, C. ۲, s. ۶۰۹ ve

اولیا چلبی، اولیا چلبی سیاحت‌نامه‌سی، طابعی احمد جودت، استانبول، اقدام مطبعه‌سی، ۱۳۱۴، ج ۲، ص ۲۹۵.

^۶ -a.g.e, C. ۲, s. ۶۱۰ ve

اولیا چلبی، همان، ج ۲، ص ۲۹۶.

^۷ -a.g.e, C. ۲ ss. ۶۱۹- ۶۲۰.

^۸ -a.g.e, C. ۲, s. ۶۲۳ ve

اولیا چلبی، همان، ج ۲، صص ۳۱۲-۳۱۳.

- ایالت گرجستان، که نخستین بانی‌اش انوشیروان است.^۱
- قلعه کوچکی، که یزدگرد در تغلیس و در کناره رود کورا بنا کرده است.^۲
- قلعه سوران در تغلیس، که به دست انوشیروان بنا شده است.^۳
- قلعه آهیسکا، که نخستین بانی‌اش انوشیروان است.^۴
- قلعه مغازبرد در محدوده گرجستان و در مسیر گرجستان به ایروان، که توسط «مغاز خان از شاهان ایران زمین» بنا شده است.^۵
- قلعه زارشید، که توسط شاهان ایران ساخته شده است.^۶
- قلعه شوره‌گل، که به‌وسیله سلطان حسین بایقرا ایجاد شده است.^۷

اساطیر ایرانی:

آن‌چنان که از روایت اولیا چلبی برمی‌آید، اساطیر ایرانی در قفقاز حضور پررنگی داشته‌اند. حضور این اساطیر را می‌توان در انتساب برخی اماکن به مدفن شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرانی، انتساب بنای برخی اماکن به این شخصیت‌ها و وجود برخی از اماکن اسطوره‌ای ایرانی در این ناحیه سراغ گرفت. اولیا چلبی، مزار چهار تن از شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران، منوچهر، سام، نریمان و زال گسته‌م را در قفقاز (عراق دادیان)^۸ می‌داند. بنابر گزارش اولیا چلبی، سام، نریمان و زال که همراه با منوچهر به حضرت موسی^(ع) ایمان آورده بودند، مزارشان در درختزاری بیرون از عراق دادیان، زیر گنبد مرتفعی قرار دارد و تمامی اسباب و لوازم، اسلحه، نیزه و گرزهایشان بر تیرک‌هایی در بالا و پایین مزارشان آویزان شده است. بنابر اعتقاد قبایل این ناحیه، سام، نریمان و زال پیامبر بودند و از همین رو بدون اینکه به اسباب و لوازم آنها ضرری برسانند به زیارت آنها می‌روند و حتی برای این مزارها تعداد زیادی خادم از قبیله کوموک نیز اختصاص یافته است.^۹ از جمله اماکنی که اولیا چلبی بنای آنها را به شاهان اسطوره‌ای ایران نسبت داده، می‌توان بدین موارد اشاره کرد:

- شهر قراباغ، که از سوی منوچهر ایجاد شده است.^{۱۰}
- شهر نخجوان، که به دست افراسیاب ایجاد شده است.^{۱۱}
- شهر شروان، که توسط کیومرث ایجاد شده است.^{۱۲}
- قلعه باکو، که توسط دارا ایجاد شده است.^{۱۳}

۱ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۲۴.

۲ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۲۶.

۳ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۲۷.

۴ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۲۹.

۵ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۳۹ ve

۶ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۴۰.

۷ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۴۲.

۹ - a.g.e, C. ۷, s. ۴۵۶.

۱۰ - a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۵.

۱۱ - a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۶.

۱۲ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۰۴.

۱۳ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۱۳.

اولیا چلبی، همان، ج ۲، ص ۳۳۸. * هویت مغاز خان بر نگارنده مشخص نیست.

۸ - نک: ادامه مقاله.



- شهر شابران، که توسط اسفندیار بنا شده است.^۱
- عراق دادیان، که بانی‌اش منوچهر است.^۲

شایسته است که درباره مورد اخیر، یعنی عراق دادیان، توضیحی ارائه شود؛ بنابر روایت اولیا چلبی، «بر روی زمین چهار خطه است که آنها را عراق (شهر عراق) می‌نامند. یکی عراق عرب، که قلعه قدیمی حلب‌الشهباست؛ دیگری، عراق اکاسره که بغداد بهشت‌آباد است؛ دیگری، عراق عجم، که شهر نوح‌آوند، یعنی شهر نه‌اوند گویندش. نخستین بانی‌اش بعد از طوفان، نوح نبی (ع) بود که نوح‌آوند، به اشتباه تبدیل به نه‌اوند شده است. عراق چهارم، این عراق دادیان است که نخستین بانی‌اش بعد از طوفان، منوچهر بود که در زمان حضرت موسی (ع) این دادیان را بنا کرده و یکصدوبیست سال پادشاهی کرد. او توسط سربازانش چاه و خندقی عظیم در اینجا بنا کرد، گویی که درک اسفل (چاهی در جهنم) است. پس از آن توسط شاهنشاه اکاسره، هرمز تاجدار پسر انوشیروان تجدید بنا شده و تختگاه ایشان گردید؛ پس از آن تختگاه هلاکو خان تاتار شد...»^۳

نگارنده این سطور معتقد است که در ارتباط با فرهنگ ایرانی، وجود چنین گزارشی در سیاحت‌نامه اولیا چلبی بسیار قابل توجه است؛ چراکه «عراق» در قاموس سیاسی و فرهنگی ایرانیان، جایگاه و معنای خاصی دارد. در گذشته، سرزمین عراق و به‌خصوص عراق عجم و قسمت عمده‌ای از عراق عرب که تا دوران پیش از اسلام داخل قلمرو ساسانیان بوده و پایتخت ایشان را در دل داشت، از لحاظ معنا مترادف با ایران بود. جدای از این، عراق را می‌توان بازتاب‌دهنده فرهنگ ایرانی به‌خصوص از نوع ساسانی آن دانست. نمونه این را می‌توان در بغداد، که محل خلافت عباسی بود، سراغ گرفت. عراق، حتی در ادبیات و موسیقی ایرانی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به‌طوری که یکی از دوازده مقام موسیقی ایرانی، عراق نام دارد. در ادبیات فارسی نیز نمونه‌هایی از کاربرد این واژه با همان مفهومی که مد نظر نگارنده این سطور است، وجود دارد:

وزین بهره بود آذربادگان	که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل	بیمود بینادل و بوم گیل
سیوم پارس و اهواز و مرز خزر	ز خاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم	چنین پادشاهی و آباد بوم ^۴

جهان‌سالار عادل انکیانو	سپهدار عراق و ترک و دیلم
که روز بزم بر تخت کیانی	فریدونست و روز رزم رستم ^۵

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ	بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ^۶
-----------------------------------	--

^۱ -a.g.e, C. ۲, s. ۶۱۷.

^۲ -a.g.e, C. ۷, s. ۴۵۴.

^۳ -a.g.e.

^۴ -<https://ganjooor.net/ferdousi/shahname/anooshirvan/sh۱/>

^۵ -<https://ganjooor.net/saadi/mavaez/ghasides/sh۳۷/>

^۶ -<https://ganjooor.net/hafez/ghazal/sh۴۱/>

چنین برمی‌آید که گزارش اولیا چلبی از عراق دادیان نمایانگر، اگر نگوییم تعلق بی‌چون و چرا، حداقل نوعی پیوستگی سیاسی - فرهنگی میان قفقاز با ایران است. چنان‌که پیش از او نیز ایرانشهر را قلب عالم و عراق را «دل ایرانشهر» گفته بودند.^۱ پس احتواء بخشی از قفقاز توسط عراق، نشان از جزئی از ایران بودن آن ناحیه و ایرانی دانستن ساکنانش است. از دیگر وجوه اساطیر ایرانی که در سیاحت‌نامه / اولیا چلبی بازتاب داشته، می‌توان به کوه البرز اشاره کرد.^۲ کوه البرز در اساطیر ایرانی جایگاه ویژه‌ای داشته و به‌خصوص در شاهنامه نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ آن‌چنان‌که فردوسی سروده است:

قباد آنک آمد ز البرز کوه به مردی جهاندار شد با گروه^۳

چو بگذشت از آن بر فریدون دو هشت ز البرز کوه اندر آمد به دشت^۴

آن‌چنان‌که مشاهده می‌شود، فردوسی میان فریدون و قباد، که اولی از پادشاهان بزرگ اسطوره‌ای و دومی از شاهان نامی ساسانی بودند، با کوه البرز ارتباط نزدیکی برقرار کرده است. وجود این کوه در قفقاز و حفظ این نام توسط اهالی این ناحیه، حاکی از نوعی ارتباط و پیوستگی فرهنگی میان ایران و قفقاز است که در این نوع ارتباط، قفقاز به‌عنوان جزئی از ایران بزرگ و دربرگیرنده کوه البرز، مکان اسطوره‌ای ایرانی، محسوب می‌شد.

زبان فارسی:

زبان فارسی که می‌توان آن را مهم‌ترین، پایدارترین و بارزترین چهره فرهنگ ایرانی دانست، در قفقاز از جایگاه منحصربه‌فردی برخوردار بود. البته این امری شگفت‌آور نیست و همان‌طور که در سطور پیشین یاد شد، بسیاری از نواحی قفقاز همواره تحت حاکمیت حکومت‌های ایرانی قرار داشته و زبان اداری و رسمی و زبان سخن گفتن بسیاری از مردم آن خطه، زبان فارسی بود. گزارشی که اولیا چلبی از قفقاز ارائه داده، جایگاه زبان فارسی در قفقاز را تا حدی روشن کرده است.

اولیا چلبی هنگام سخن گفتن از آبخازها، با استناد به گفته محمد بن اسحاق، زبان‌هایی که حضرت آدم^(ع) در بهشت بدانها سخن می‌گفت را عربی و فارسی یاد کرده و ادامه می‌دهد که حضرت آدم^(ع) هنگام هبوط به زمین زبان عربی را فراموش کرده و سخن گفتن به زبان‌های عبرانی، سریانی، دهقانی و دری را آغاز کرده است. فرزندان آدم^(ع) تا زمان طوفان نوح^(ع) به این زبان‌ها سخن می‌گفتند تا اینکه از فرزندان حضرت نوح^(ع)، سام، حام و یافث، هفتادودو ملت و هفتاد زبان پدیدار شد و حضرت اسماعیل^(ع) نیز به دو زبان عربی و فارسی سخن می‌گفت.^۵ با وجود آنکه اولیا چلبی به سخن گفتن پیامبرانی همچون حضرت آدم^(ع) و حضرت اسماعیل^(ع) به زبان فارسی، که البته نمی‌تواند درست باشد، در قسمت مربوط به تاریخچه قوم آبخاز اشاره کرده است، ولی بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌نماید که بتوان ارتباطی میان این گزاره‌ها با زبان ساکنان آبخازستان برقرار کرد؛ حتی اشاره وی به زبان دهقانی و دری که احتمالاً منظور اولیا چلبی همان زبان پهلوی ساسانی باشد، نیز به همین گونه است. اولیا چلبی در همین قسمت سعی در برقراری ارتباط میان ایرانیان و

^۱ ابن خردادبه، المسالك و الممالک، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۲، صص ۵ و ۲۳۴؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۲۷۳.

^۲ -Evliya Çelebi, a.g.e, C. ۲, s. ۶۰۸.

^۳ -<https://ganjoor.net/ferdousi/shahname/shirooye/sh۲/>

^۴ -<https://ganjoor.net/ferdousi/shahname/zahak/sh۶/>

^۵ -Evliya Çelebi, a.g.e, C. ۲, s. ۴۶۴.



مجارها نیز کرده است؛ به طوری که مجارها را از نسل منوچهر پادشاه اسطوره‌ای ایرانی دانسته است. بنابر گزارش وی، چهار تن از فرزندان منوچهر پس از فرار کردن، خود را به ناحیه اِگر/اگری در جنوب مجارستان رسانده و پس از مواجه شدن با سؤالی که از آنها پرسیده بود شما که هستید، در جواب چنین پاسخ داده بودند: «ماچار» یعنی ما چهار نفر هستیم. ماچار، به مرور زمان تغییر شکل داده و به صورت مجار درآمد است!^۱ اگرچه که پذیرفتن چنین روایتی، دشوار می‌نماید اما از خلال همین روایت نیز می‌توان دریافت که اولیا چلبی، از قفقاز تا مجارستان را جزو جهان ایرانی به حساب می‌آورده است.

همان‌طور که در سطور پیشین گفته شد، زبان فارسی در قفقاز، حتی پس از ورود جمعیت‌های ترک به این ناحیه، رواج قابل توجهی داشته است. این رونق زبان فارسی، به‌ویژه در مناطقی که تحت حاکمیت ایرانیان قرار داشتند، بیشتر بود. روایت جالب توجهی که اولیا چلبی از فارسی سخن گفتن یکی از صاحب‌منصبان ایرانی که در قلعه قرشی به استقبال وی آمده بود نیز، در ارتباط با همین موضوع است. عبارتی که این صاحب‌منصب در برابر وی به کار برد، چنین بود: «هی قربان تو! خیرمقدم. یوز بیه بیه کوز بیه بیه صفا کلدکز.»^۲ همان‌طور که پیداست، تقریباً نیمی از این عبارت به زبان فارسی و مابقی ترکی است. هم‌پای همین گزارش، گزارش دیگری از اولیا چلبی به هنگام حضورش در حوالی اوچ کلیسا مبنی بر «جان‌فزا بودن آوازی که دو جوان ایرانی در مقام خراسانی می‌خواندند»^۳ نیز خبر از حضور قدرتمند زبان فارسی و موسیقی ایرانی در این ناحیه و جریان داشتن آن در زندگی روزمره اهالی آن دیار می‌دهد. این نشان می‌دهد که زبان فارسی در قفقاز، تنها زبان رسمی و اداری و یا زبان علمی و فرهنگی نبوده و کاملاً در متن زندگی اهالی جریان داشته است. افزون بر این، در *سیاحت‌نامه*، زبان اهالی مسلمان و غیرمسلمان شهر نخجوان، زبان دهقانی یاد شده است. نیز، اشاره شده که شعرا و ندما به زبان‌های فارسی و مغولی که زبان‌هایی قدیمی هستند، صحبت می‌کنند.^۴

رواج زبان فارسی، تنها به قفقاز جنوبی که پیوستگی بیشتری با ایران داشت، محدود نبود و می‌توان آن را در قفقاز شمالی به خصوص در گرجستان و داغستان نیز سراغ گرفت. در متن *سیاحت‌نامه* به شهری به نام ایدر/ایدری برمی‌خوریم که ساکنانش زبان فارسی را می‌دانستند.^۵ اولیا چلبی که خود زبان فارسی را می‌دانست،^۶ در *سیاحت‌نامه*‌اش از هم‌نشینان فارسی‌زبانان نیز یاد کرده است، مانند تقی خان که در قلعه شماخی با او هم‌نشین شده بود.^۷ وجود افرادی با نام‌های فارسی مانند: دلی دلاور پاشا، بختیار پاشا، نوروز میرزا، شیخ میرزا، چراغ خان و چوپان^۸ در قفقاز، استفاده از عنوان فارسی شاه برای میکال خان، حاکم داغستان،^۹ وجود کتیبه‌ای حاوی اشعار فارسی بر دیوار قلعه دربند^{۱۰} و نام‌های فارسی که از

^۱ - اولیا چلبی، همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

^۲ - a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۲.

^۳ - a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۳.

^۴ - a.g.e, C. ۲, ss. ۵۶۷-۵۶۸.

^۵ - a.g.e, C. ۷, s. ۴۶۵.

^۶ - İrfan, Kurucu, Evliya Çelebi Seyahatnamesinde Anlatıcılar ve Anlatıcı olarak Evliya çelebi, YTL, ۲۰۱۳, s.۳, Naklen: Şavk, Ü. Ç., Sorularla Evliya Çelebi İnsanlık Tarihine Yön Veren ۲۰ Kişiden Biri, Hacettepe, Ankara, ۲۰۱۱, ۶۰.s, s.۹

^۷ - Evliya Çelebi, a.g.e, C. ۲, s. ۶۱۱.

^۸ - a.g.e, C.۲, ss. ۵۵۴, ۶۱۱, ۶۱۹ ve C. ۷, ss. ۴۱۱, ۴۲۲.

^۹ - a.g.e, C. ۲, s. ۶۲۲.

^{۱۰} - a.g.e, C. ۲, s. ۶۲۰.

سوی اهالی باکو به ماهیان دریای خزر، نهنگ پیل گوشی، مینا، سبز، سرخ‌اندام، اطلاق شده بود^۱ نیز نمونه‌های دیگری هستند از حضور پرنفوذ زبان فارسی در این ناحیه.

حضور ریشه‌دار زبان فارسی در قفقاز موجب شده بود که بسیاری از اماکن این ناحیه، با کلمات فارسی نامیده شوند و نام‌های فارسی خود را تا زمان اولیا چلبی نیز حفظ کنند. نمود رواج زبان فارسی در قفقاز و تأثیر آن بر نامگذاری اماکن را می‌توان در اضافه کردن پسوند «ستان»، مخفف کلمه فارسی استان، یا «آباد»، به برخی از مناطق سراغ گرفت. از آن جمله، ناحیه محمودآباد در مسیر شکی به شروان که دربرگیرنده دویست روستای آباد بود،^۲ شهر نیازآباد در حدود شروان^۳ و نواحی داغستان و چرکستان.^۴

با بررسی گزارش اولیا چلبی می‌توان با نام فارسی برخی از روستاها، شهرها و حتی اماکن کوچک آشنا شد؛ مناطق و اماکنی مانند:

- عمارت باروتخانه در کرانه رود ارس، قلندرخانه در مسیر باکو به ایروان، شرابخانه در ایروان، زیارتخانه آستانه پیر درگاه در مسیر باکو به ایروان، منزل مهمانسرای نوشروان در داغستان، خانقاه خضر زنده و عمارت آلتی آقاچ که ایرانیان بدان ۶ درخت می‌گفتند.^۵
- گیلان‌رود که از سوی فارسی‌زبانان به رودخانه آق‌چای اطلاق می‌شد و رودخانه بزرگ دیگری که اولیا چلبی بدان آب حیات ترک گفته است.^۶
- ولایت نخجوان که اولیا چلبی معتقد است «نخجوان»، صورت تبدیل شده «نقش جهان» است.^۷
- دهستان فرحزار در حدود شماخی.^۸
- روستای شرابخانه در نزدیکی ایروان.^۹
- ولایت شهنازه یعنی همان خطه آبخازستان.^{۱۰}
- قلعه چوپان و قلعه نوروز کرمان در چرکستان.^{۱۱}
- ناحیه‌ای در قفقاز شمالی به نام شهرآنگیز.^{۱۲}

^۱- a.g.e, C. ۲, s. ۶۱۶.

^۲- a.g.e, C. ۲, s. ۶۰۶.

^۳- a.g.e, C. ۲, ss. ۶۰۷, ۶۲۳.

^۴- a.g.e, C. ۲, s. ۶۱۹.

^۵- a.g.e, C. ۲, ss. ۵۶۱, ۶۱۱, ۶۱۲, ۶۴۲ ve C. ۷, s. ۴۶۲.

^۶- a.g.e, C. ۲, s. ۶۰۶ ve C. ۷, s. ۴۵۷.

^۷- a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۶.

^۸- a.g.e, C. ۲, s. ۶۰۸.

^۹- a.g.e, C. ۲, s. ۶۴۳.

^{۱۰}- a.g.e, C. ۲, s. ۴۶۳.

^{۱۱}- a.g.e, C. ۷, s. ۴۱۲, ۴۲۲.

^{۱۲}- a.g.e, C. ۷, s. ۴۶۱.

سایر موارد:

عناصر فرهنگی ایرانی در قفقاز تنها محدود به مواردی که در سطور پیشین بدانها پرداخته شد، نبوده و موارد دیگری را نیز شامل می‌شود. از جمله این موارد حضور اقتصادی و تجاری ایرانیان در این ناحیه است. با توجه به اینکه در آن زمان بیشتر قسمت‌های این ناحیه تحت حاکمیت دولت صفوی قرار داشت، حضور پررنگ تجاری و اقتصادی ایرانیان، امری عجیب و نامعمول به نظر نمی‌رسد؛ گزارش اولیا چلبی مبنی بر وجود بازارهای «شاهی»^۱ و رواج واحد پول ایرانی، تومان عباسی،^۲ نیز همین گونه است. شاید بتوان وجود جمعیتی سیصد نفره از اهالی مازندران در قفقاز که با اولیا چلبی چند منزل همراهی کردند،^۳ را نیز مرتبط با قصد تجاری آنها قلمداد کرد؛ هر چند به دلیل عدم اشاره صریح اولیا چلبی در این مورد نمی‌توان نظر قطعی داد.

از جمله دیگر موارد قابل توجه می‌توان به رواج خوراک و پوشاک ایرانی در قفقاز اشاره کرد. اولیا چلبی در گزارشی که مربوط به حضور وی در نواحی کرانه‌ای رود ارس بود، از انواع پلو و سایر خوراکی‌ها از جمله نوعی سوپ به نام «ماست‌آبه» یاد کرده است.^۴ همچنین درباره پوشاک ایرانی نیز این گونه اشاره کرده است که: «زیبارویان نخجوان لباس‌های آبی‌رنگی که با پارچه‌های اصفهانی دوخته شده بود، بر تن داشتند.»^۵ وی هنگام اقامت در باکو نیز از سوی صاحب‌منصبان دولت صفوی، پوشاک ایرانی هدیه گرفته بود.^۶

حضور پر دامنه ایرانیان در قفقاز، بر ساختمان‌های این ناحیه نیز تأثیر گذاشته بود. علاوه بر مدارس، مساجد، خانقاه‌ها و قلعه‌هایی که از سوی پادشاهان ایرانی در این ناحیه ساخته شده بود، معماری ایرانی به خصوص ساخت گنبد و محراب و استفاده از هنر کاشی‌کاری برای تزیین مساجد را می‌توان تأثیر مستقیم هنر و معماری ایرانی بر مساجد قفقاز دانست که مورد اشاره اولیا چلبی نیز قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه، وی مساجد نخجوان را به کمال زیبایی و دارای گنبد‌های منقش به کاشی و مینا توصیف کرده است.^۷

آداب و رسوم و اعتقادات دینی - مذهبی اهالی قفقاز نیز بی‌تأثیر از فرهنگ ایرانی نبوده است. گزارش اولیا چلبی از تماشا و لذت بردن از مراسم ازدواج ایرانیان در باکو،^۸ رواج مذاهب و اعتقاداتی همچون شیعی‌گری، گبری‌گری، زندقه و حروفی‌گری در قراباغ^۹ و پیروی اهالی روستای بشگو در چرکسستان از آیین مجوسی^{۱۰} را می‌توان نمونه‌هایی از حضور آداب و رسوم و اعتقادات دینی - مذهبی مرتبط با فرهنگ ایرانی در قفقاز به حساب آورد.

نتیجه:

این پژوهش با عنوان «قفقاز عصر صفوی و عناصر فرهنگی ایرانی بنابر روایت اولیا چلبی»، به دنبال شناسایی و تبیین عناصر فرهنگی ایرانی در محدوده جغرافیایی قفقاز، براساس سیاحت‌نامه اولیا چلبی برآمد. نگارنده این سطور کوشید که در این پژوهش، پیش از هر چیز با ذکر مجملی از حوادث سیاسی قفقاز بر اهمیت‌تی که این دیار نزد صفویان داشت تأکید

^۱ -a.g.e, C. ۲, s. ۶۰۶.

^۲ -a.g.e, C. ۲ ss. ۶۱۵, ۶۲۷.

^۳ -a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۳.

^۴ -a.g.e, C. ۲, s.s. ۵۶۲- ۵۶۳.

^۵ -a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۷.

^۶ -a.g.e, C. ۲, s. ۶۱۳.

^۷ -a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۷.

^۸ -a.g.e, C. ۲, s. ۶۱۵.

^۹ -a.g.e, C. ۲, s. ۵۶۶.

^{۱۰} -a.g.e, C. ۷, ss. ۴۱۲-۴۱۳.

کند. این اهمیت به حدی بود که شیوخ و پس از آنها شاهان صفوی، شخصاً در نبردهای قفقازی شرکت می‌کردند. از سویی دیگر، پذیرش معاهده زهاب که براساس آن صفویان در ازای به رسمیت شناخته شدن حق حاکمیتشان بر قفقاز حاضر به چشم‌پوشی از شهری چون بغداد شده بودند نیز، نشان‌دهنده روی دیگری از اهمیت این ناحیه برای صفویان است. در گام بعد و برای شناسایی عناصر فرهنگی ایرانی در قفقاز، سیاحت‌نامه اولیا چلبی مورد توجه قرار گرفت. از خلال گزارشی که اولیا چلبی طی چهار مرحله سفرش به قفقاز ارائه داده بود، مشخص شد که در ارتباط با عناصر فرهنگی ایرانی در قفقاز، آنچه پیش و بیش از هر چیزی جلب توجه می‌کند حاکمیت سیاسی ایرانیان بر این منطقه است. حاکمیتی با سابقه که از گذشته‌های دور، حتی دوران اساطیری، تا زمان اولیا چلبی ادامه داشت.

افزون بر این، برای اساطیر ایرانی موجود در گزارش اولیا چلبی از قفقاز نیز باید جایگاه ویژه‌ای قائل شد. در کنار شاهان حقیقی، بنای برخی از مهم‌ترین شهرها و قلعه‌ها به شاهان اسطوره‌ای ایرانی نسبت داده شده است و این جدای از چیزیست که نگارنده این سطور برایش عنوان «حضور زنده اساطیر ایرانی» را در نظر گرفته است. منظور، کوه البرز و مکانیست که بنا بر گفته اولیا چلبی، به عنوان آرامگاه سام و نریمان و زال شناخته شده و از طرف اهالی مورد زیارت و مراقبت نیز قرار می‌گرفت. افزون بر این، زبان فارسی همچون سایر قسمت‌های ایران بزرگ، در این ناحیه نیز حضور قدرتمندی دارد و علاوه بر تکلم ساکنان بدین زبان، برای آواز خواندن، نقش کردن کتیبه، نامگذاری بسیاری از اماکن، اشخاص و حتی انواع جانوران، ماهی‌ها، نیز کاربرد خود را حفظ کرده بود. وجود اعتقادات مذهبی، همچون شیعی‌گری، گبری‌گری و آیین مجوسی در قفقاز در کنار رواج خوراک و پوشاک ایرانی را نیز می‌توان از سایر وجوه فرهنگ ایرانی مورد اشاره اولیا چلبی دانست.

فهرست مراجع:

- ابن خردادبه، المسالک و الممالک، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۲.
- ابوبکر بن عبدالله، تاریخ عثمان پاشا، شرح لشکرکشی عثمانی به قفقاز و آذربایجان (تصرف تفلیس، شروان و تبریز) ۹۱۶-۹۹۳ هجری قمری، به کوشش یونس زیرک، ترجمه، مقدمه و توضیحات و پیوست‌ها نصرالله صالحی، چاپ دوم، تهران: طهوری، ۱۳۹۲.
- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ه.ق همراه با یادداشت‌های تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰.
- آق‌قاسی (باکیخانوف)، عباسقلی، گلستان ارم، تهران: وزارت امور و خارجه، ۱۳۸۲.
- اولیا چلبی، اولیا چلبی سیاحت‌نامه‌سی، طابعی احمد جودت، استانبول، اقدام مطبعه‌سی، ۱۳۱۴ق.
- اولثاریوس، آدام، سفرنامه اولثاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۳.
- ثواقب، جهانبخش؛ لعبت‌فرد، احمد، «واکاوی رویارویی‌های مذهبی صفوی و عثمانی در قفقاز (۹۳۰ تا ۱۰۳۸ق/۱۵۲۳ تا ۱۶۲۹م)»، پژوهش‌های تاریخی، زمستان ۱۳۹۶، شماره ۳۶، صص ۲۵۳-۲۷۶.
- حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵.
- خنجی، روزبهان، تاریخ عالم‌آرای امینی، مصحح محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
- زرینی، حسین، ریشه‌های تاریخی جدایی قفقاز از ایران، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۵.
- سامی، شمس‌الدین، قاموس الاعلام، استانبول: مهراں مطبعه‌سی، ۱۳۱۶ق.



- شاردن، ژان، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس، ۱۳۷۲.
- عریخانی، رسول، «ملاحظاتى درباره گزارش اولیا چلبی از ایران»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، سال ۵، شماره ۲، صص ۶۵-۸۴.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تصحیح اسد داغر، قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
- منشی، اسکندر بیگ، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، مصحح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- نویسنده نامعلوم، *روزنامه سفر سلطان مراد چهارم به ایروان و تبریز (۱۰۴۴-۱۰۴۵ ه.ق)*، تصحیح و مقدمه یونس زیرک، منزل‌نامه بغداد (۱۰۴۸-۱۰۴۹ ه.ق)، تصحیح و مقدمه خلیل ساحلی اوغلو؛ ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه، توضیحات و پیوست‌ها نصرالله صالحی، تهران: طهوری، ۱۳۹۰.
- Evliya çelebi, Evliya Çelebi Seyahetnamesi, Haz:Mümün Çevik, İstanbul, Cevik Matbaacılık.
- Gökçe, Cemal, *Kafkasya ve Osmanlı İmparatorluğunun Kafkasya Siyaseti*, İstanbul, ۱۹۷۹.
- <https://ganjoor.net>
- İlgürel, Mücteba, "Evliya Çelebi", *DİA*, C. ۱۱, ss. ۵۲۹-۵۳۳.
- Kartalcıpolat, Nur, *Evliya Çelebi Seyahatnamesinde Kafkaslar*, ۲۰۱۸, YLT.
- Kurucu, İrfan, *Evliya Çelebi Seyahatnamesinde Anlatıcılar ve Anlatıcı olarak Evliya çelebi*, ۲۰۱۳, YTL.
- Tezcan, Nuran, "Seyahatname", *DİA*, C. ۳۷, ss. ۱۶-۱۹.